

نوروز در زمان ساسانیان^(۱)

سعید نفیسی

جشن نوروز یکی از کهن‌ترین آداب نژاد ایرانی است و هر چند که در اوستا تصریحی به آن نیست ولی از قراین پیدا است که چون نوروز در روز هرمزد از ماه فروردین واقع می‌شود و نام آن روز نام بزرگ‌ترین مبدأ مذهب زردشتست جشن نوروز از آیین‌های قدیم مذهب پدران ما بوده است و چون اطلاعات دقیقی که از ایران قدیم داریم مشخص به دوره ساسانیان است نمی‌دانیم که در زمان‌های پیش از آن و مخصوصاً در عهد هخامنشیان آیین نوروز در دربار ایران چه بوده است.

چیزی که مسلم است این است که نوروز جزو عقاید بسیار قدیم نژاد ایرانیست و آن را در افسانه‌های باستانی خود داخل کرده‌اند چنانکه معتقد بودند نوروز از زمان کیخسرو بوده است و می‌گفتند نخستین کسی که نوروز را بنا گذاشت و کاخ‌های پادشاهان ساخت و پایه پادشاهی را استوار کرد و سیم و زر و فلز برآورد و از آهن آلات ساخت و ستور را راهوار کرد و مروارید برآورد و مشک و عنبر و بوی خوش به کار برد و کاخها ساخت و صنایع آموخت و جویها روان کرد

۱. مجله شرق، سال ۱، شماره ۴، فروردین ۱۳۱۰، صص ۲۱۱-۱۹۷.

کیخسرو بن پرویز جهان بن ارفخشذ بن سام بن نوح بود و در آن زمان در روز نوروز اقالیم ایران شهر آبادان شد و آن نخستین روزی بود که پادشاهی او رونق یافت و آراسته شد.

و نیز می‌گفتند که نوروز از جم مانده است و مهرگان از افریدون و نوروز دو هزار و پنجاه سال زودتر از مهرگان معمول شده است و جم ایام نوروز را بخش کرد و پنج روز نخستین آن را برای اشراف گذاشت و پس از آن پنج روز نوروز شاهی که در آن پنج روز بیدار بماند و نماز گزارد و پس از آن پنج روز برای خدمت‌گزاران پادشاه و پنج روز برای مختصان پادشاه و پنج روز برای سپاه خود و پنج روز برای فرومایگان که روی هم رفته سی روز باشد^(۱).

و نیز عقیده داشتند که چون سلیمان پیامبر انگشتری خویش را گم کرد و پادشاهی از دست او رفت پس از چهل روز آن را باز یافت و فرّه پیشین بدو بازگشت و پادشاهان نزد وی شدند و مرغان برو بازگشتند و ایرانیان گفتند «نوروز آمد» و آن روز را نوروز خواندند و سلیمان باد را فرمان داد که وی را ببرد و پرستویی پیشباز او رفت و گفت ای پادشاه مرا آشیانه‌ای است که در آن تخم نهاده‌ام. فرود آی تا نشکنی و چون وی فرود آمد پرستو بانوک خویش آب آورد و آن آب برو پاشید و ران ملخی او را پیشکش کرد و سبب ریختن آب و پیشکش کردن در نوروز همین است.

و بعضی از دانشمندان ایران گفته‌اند که سبب آنکه این روز را نوروز خواندند آن بود که صائبان در روزگار طهمورث پدید آمدند و چون جمشید به پادشاهی رسید دین را تازه کرد و چون نوروز روز نوین بود آن را جشن گرفتند و نیز درین باب گفته‌اند که چون جمشید گوساله ماده را گرفته بر آن نشست و جن و شیاطین او را از دماوند تا بابل در یک روز به هوا بردند و چون مردم این شگفتی دیدند آن روز را جشن گرفتند.

و دیگران پنداشته‌اند که جم در شهرها می‌گردید و چون خواست به آذربایجان اندر شود بر تختی از زر نشست و مردم وی را به دوش می‌بردند و

۱. جاحظ، کتاب المحاسن والاضداد، چاپ مصر، ۱۳۲۰، ص ۲۷۳-۲۷۴.

چون فروغ خورشید برو تابید و مردم او را بدیدند وی را بزرگ داشتند و بدان شادی کردند و آن روز را جشن گرفتند و در آن روز در میان مردم آیین شد که به یکدیگر شکر دادند و سبب آن چنانکه آذرباذ مؤید بغداد گفته است بدین گونه است که نیشکر در دیار جم روز نوروز آشکار شد و از آن پیش آن را نمی شناختند و چون او نایی پر آب بدید که چیزی از شیرۀ آن می تراود بچشید و در آن شیرینی گوارنده یافت فرمان داد که آب آن بگیرند و از آن شکر پدید آمد.

و روز ششم از نوروز که روز خرداد باشد نوروز بزرگ بود و در میان ایرانیان جشنی بزرگ به شمار می رفت و گویند که درین روز خدای از آفرینش موجودات بیاسود زیرا که بازپیشین روز ششگانه بود و در آن روز کیوان را بیافرید و نیکترین ساعات آن ساعات کیوان باشد و گویند درین روز مناجات زرادشت نزد خدای پذیرفته شد و کیخسرو به آسمان رفت و در آن روز نیک بختی را در میان مردم زمین بخش کردند و به همین جهت ایرانیان آن را «روز آرزو» نامیدند.

صاحبان نیز گفته اند که هر کس بامداد نوروز پیش از سخن گفتن سه بار با زبان خویش انگبین بردارد و با سه پاره شمع بخور دهد در آن هر دردی باشد و نیز ایشان گفته اند که هر کس بامداد آن روز پیش از سخن گفتن شکر بمزد و خویش را به روغن اندوده کند در آن سال هر بلایی از او بازگردد.

و گفته اند که در بامداد نوروز در کوه فوشنج کسی خاموش دیده می شود که پاره ای از رخام به دست دارد و ساعتی پدید آید پس ناپیدا شود و دیگر چنان نبینند و ذادویه در کتاب خویش آورده است که سبب آن برآمدن آفتاب است از سوی نیمروز.

هم گفته اند که چون ابلیس پلید برکت را از میان برد تا جایی که مردم از خوردنی و نوشیدنی سست شدند و باد را از وزیدن باز داشت و درختان خشک شدند و چندان نمانده بود که جهان بیهوده گردد و جم به فرمان و راهنمایی یزدان از سوی نیمروز بیامد و آهنگ گرزگاه ابلیس کرد و چندی آنجا بماند تا آن حال دگرگونه شد و مردم باعتماد و برکت بازگشتند و از آسیب برهیدند درین میان جم به جهان بازگشت و چون آفتابی که از فروغ بتابد آن روز پدیدارگشت و

وی چون خورشید فروزان بود و مردم از دو خورشید در شگفت شدند و هر چه چوب خشک بود سبزگشت و مردم گفتند «روز نو» و هر کسی از مردم در تشریح جوکاشت برای تبرک آن پس این آیین بازماند که درین روز گرداگرد سرای هفت گونه از غلات بر هفت استوانه می‌کاشتند.

و درین روز هم جم فرمود تا بناهای کهن را که بر گورها بود ویران کنند و بنای دیگری نسازند و این آیین ایشان را بماند تا از بیماری‌ها و فرتوتی و رشک و نیستی و اندوه سوک برهند و در مدت پادشاهی او نه جانوری کشته شد و نه بمرد تا اینکه بیوراسب خواهرزاده وی به جای او نشست و او را بکشت و بر ملکش دست یافت و شماره مردم بسیار شد تا اینکه زمین بر ایشان تنگ شد و خدای آن را سه برابر فراخ‌تر کرد و ایشان را فرمود تا خویش را به آب بشویند تا از گناه پاک شوند و ایشان هر سال چنین کردند تا خدای شش آفت را از ایشان باز گرداند.

و گروهی انگاشته‌اند که جم به کندن جویها فرمان داد و در این روز آب روان شد و مردم از سبزی شادی کردند و بدین آب خود را شستند و فرزند از آیین پدر تبرک کرد و بعضی گفته‌اند که روان‌کننده آب در جویها ازو بود، پس از آنکه افراسیاب آبادانی‌های ایرانشهر را ویران کرد و گویند سبب شست و شوی در آب آنست که این روز از آن هرمزد باشد و او فرشته آبهاست و آب بدو باز بسته است و به همین جهت مردم درین روز نزدیک برآمدن سپیده دم برخیزند و در آب آبدانها و کاریزها خویش را بشویند و بسا که نزدیک آبهای روان شوند و خویشان را شاد دارند و تبرک جویند به دفع کردن آفات و در آن روز آب بر یکدیگر ریزند و گویند سبب آنست که باران روزگاری دراز از ایرانشهر دریغ کرد و چون جمشید هم چنانکه گفته شد به تخت نشست بارانی بسیار بارید و مردم آن آب را بر یکدیگر ریختند و تبرک کردند و این آیین ایشان را بماند، و نیز گفته‌اند که ریختن آن به جای پاکیزه گردانیدن است از آنچه از دود و چرک و مانند آن بر تن نشسته باشد که هوا آن را دفع نتواند و انگیزه بیماری‌ها شود.

و در این روز جم مقادیر اشیاء را بیرون آورد و پس ازو پادشاهان شگون

گرفتند و آنچه از کاغذ و پوست بدان برای نوشتن نامه‌ها در آفاق نیازمند بودند فراهم می‌کردند و آن را به فارسی «اسفیدان‌نوشت» می‌گفتند.

و پس از جم پادشاهان تمام این ماه فروردین را جشن‌ها گرفتند و آن را شش دوره کردند پنج روز نخستین برای پادشاهان و پنج روز دوم برای اشراف و پنج روز سوم برای خدمت‌گزاران و پادشاهان و پنج روز چهارم برای حاشیه پادشاهان و پنج روز پنجم برای عامه و پنج روز ششم برای فرومایگان.

و گویند کسی که میان دو نوروز را به هم پیوست هرزبن شاپور بود و او تمام روزهایی را که در میان دو نوروز بود جشن گرفت و در جاهای بلند آتش افروخت تا بدان شگون گیرد و آیین پادشاهان ایران «اکاسره» در این روزهای پنجگانه چنان بود که روز نخست مردم را با خویش می‌نشاندند و نیکو می‌داشتند و روز دوم هرکس که جاه بیشتر داشت از دهقانان و مردم خاندان‌دار با او می‌نشستند. و روز سوم سواران (اساوره) و مؤبدان بزرگ و روز چهارم کسانی که از خاندان و نزدیکان وی بودند و روز پنجم فرزندان او و با هرکس آنچه از نیکو داشت می‌سزید می‌کردند و چون روز ششم می‌رسید پادشاه خویشان را نوروز می‌گرفت و تنها کسی نزد او می‌شد که همنشین او بود و می‌فرمود پیشکش را بنا بر جاه پیشکش کنندگان نزد او می‌بردند و آنچه می‌خواست از آن می‌بخشید و آنچه می‌خواست به گنج خویش می‌فرستاد.^(۱)

نوروز در میان ایرانیان شش روز بود و چنان می‌دانستند که آن روزیست که خدای در آن روشنایی آفریده است و نخستین زمانی است که در آن چرخ گردان به گردش آغاز کرده است و آغاز آن روز اول از فروردین ماه بود که نخستین ماه بر آیین ایشان باشد و روز ششم را نوروز بزرگ می‌خواندند و خسروان (اکاسره) در پنج روز نخستین آرزوی مردم را برمی‌آوردند و در روز ششم با خویش خلوت می‌کردند و خوی ایشان چنان بود که شبانه مردی نیکوروی نزد پادشاه می‌شد و بر در می‌ایستاد تا بامداد و چون بامداد می‌شد اندرون می‌آمد بی‌آنکه شاه وی را بخواند و می‌ایستاد تا آنکه پادشاه او را می‌دید و چون پادشاه او را می‌دید

۱. ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه، چاپ لایپزیک، ص ۲۱۵-۲۳۰.

می‌گفت تو که‌ای و از کجا آمده‌ای و چه می‌خواهی و نامت چیست و به چه اندرون آمدی و با تو چیست؟ پس او می‌گفت من منصورم و نام من مبارک است و از سوی خدا آمده‌ام و ترا پادشاهی به نیک‌بختی و نوش و تن درستی خواهانم و با من سال نوین است، پس او می‌نشست و پس از او مردی می‌آمد که با او خوانی سیمین بود و بر آن گندم و جو و نخود و لپه و کنجد و برنج از هر کدام هفت خوشه و هفت دانه و پاره‌ای از شکر و دیناری و درهمی نیکو و آن خوان در میان دو دست پادشاهی نهاد. پس پیشکش‌ها را نزد پادشاه می‌آوردند و نخستین کس که با پیشکش می‌شد وزیرش بود و پس از او صاحب خراج و سپس صاحب معونت، پس دیگر مردم بر مراتب خویش. پس نزد پادشاه گرده نانی بزرگ می‌آوردند که از این دانه‌ها پخته بودند و بر سبزی نهاده و وی از آن می‌خورد و از آنچه فراهم بود می‌چشید و می‌گفت این روز نو از ماه نو از سال نو است و نیازمند بدانیم که آنچه زمانه آن را کهن کرده است نوکنیم و مردمان را نیکو بداریم؛ پس به سوی بزرگان دولت خویش می‌نگریست و ایشان را مبارکباد می‌گفت و آنچه از پیشکش‌ها بدو رسیده بود در میان ایشان پراکنده می‌کرد.

و اما عامه مردم ایران آیین ایشان چنین بود که شب پیش از آن آتش می‌افروختند و بامداد آب بر یکدیگر می‌ریختند و می‌پنداشتند که افروختن آتش گندهایی را که زمستان در هوا گذاشته بود از میان می‌برد و ریختن آب برای پاک کردن تنها از دود آتش بود.

و فیروزین یزدگرد چون به ساختن جی که اصفهان قدیم بود فرمان داد هفت سال باران نیامد و چون در این روز ببارید آب بر تنهای خود ریختند و هر سال ایشان را آیین بماند.^(۱)

جاحظ^(۲) در باب آیین نوروز و مهرگان در زمان ساسانیان می‌نویسد که پادشاه چون زیور خود در بر می‌کرد و مجلس خود را می‌آراست مردی نزد او می‌شد که نامی پسندیده و رویی خوش و زبانی چرب داشت و روبه‌روی شاه

۱. دمشق، نخبه‌الدهر، چاپ لایپزیک، ۱۹۲۳، ص ۲۷۸-۲۷۹.

۲. کتاب المحاسن والاضداد، ص ۲۷۴-۲۷۷.

می ایستاد و وی را می گفت مرا اذن دهی که اندر آیم و وی او را می پرسید از کجایی و از کجا آمده ای و به کجا خواهی شدن و با تو که بود و با که آمدی و با تو چیست و او می گفت من از سوی دو همایون آمدم و نزد دو نیک بخت خواهم شدن و هر که فیروزمند بود با من بیامد و نام من خجسته است و با خود سال نو آورده ام و پادشاه را مژده و درود آورده ام و پادشاه او را می گفت اندر آی و وی میان دو دست پادشاه خوانی می نهاد بر آن گرده نانی نهاده که از آن گونه گون دانه ها پخته بودند چون گندم و جو و ارزن و ذرت و نخود و عدس و برنج و کنجد و باقلی و لوبیا و از هر گونه از این دانه ها هفت دانه گرد کرده بودند و آن را گرداگرد خوان نهاده و در میان آن هفت شاخه از درختان گذاشته بودند که بدان و نام آن فال نیک می زدند و به دیدار آن تبرک می کردند مانند بان و زیتون و آبی و انار و بعضی از آن را به یک برش و بعضی را به دو برش و بعضی را به برش بریده بودند و هر چوبی را به نام یک شهر از شهرستانها قرار داده بودند و جای جای آن نوشته بودند ابزود (افزود) و ایزابد (افزاید) و ایزون (افزون) و پروار (پروار) و فراخی و فراهیه (فرهی) و هفت کفگیر سفید نهاده بودند و درهم های سفید که در همان سال زده بودند و دیناری نو و دسته ای از اسفند و همه اینها را شاه بر می گرفت و بدان بر جاودانی پادشاهی و نیک بختی و عزت پادشاه دعا می کردند و آن روز را به خوبی می گذراندند و به چیزی که ناپسند بود آغاز نمی کردند.

و نخستین چیزی که نزد پادشاه می بردند سینی از زر و یا سیم بود که بر آن شکر سفید و جوز هندی پوست کنده تازه و جامه های زر یا سیم بود و او از شیر تازه آغاز می کرد که در آن خرما می ریخته بودند و آن خرماها را با نارگیل می خورد و کسی را که دوست تر می داشت از آن می داد و آنچه از شیرینی بیشتر دوست می داشت می خورد.

و هر روزی از روزهای نوروز بازی سفید پرواز می دادند و هر کس می خواست نوروز را به شگون آغاز کند لقمه ای از شیر ناب تازه و پنیر تازه می خورد و تمام پادشاهان ایران بدین تبرک می کردند و هر روز نوروز آبی در کوزه ای از آهن یا سیم همی ریختند و می گفتند که این دو نیک بخت در آن پنهانند

و این دو میمون در آند و برگردن آن کوزه پاره‌ای از یاقوت سبز می‌افکنند که بر رشته زرین کشیده بودند و در آن مهره‌ای از زبرجد سبز کشیده و این آب می‌بایست دست‌نخورده و از سرای‌ها و آسیاب‌ها نگذشته باشد.

و چون نوروز به شنبه می‌افتاد پادشاه رأس‌الجالوت^(۱) را به چهار هزار درهم فرمان می‌داد و سبب آن را نمی‌دانستند زیرا که این آیین در صحن سرای پادشاه دوازده استوانه از شیر می‌گذاشتند و در یکی از آن استوانه‌ها گندم و در دیگری جو و در دیگری برنج و در دیگری عدس و در دیگری باقلی و در دیگری فرطم و در دیگری بان و در دیگری ذرت و در دیگری لوبیا و در دیگری نخود و در دیگری کنجد و در دیگری ماش می‌کاشتند و آن را درو نمی‌کردند مگر با ساز و آواز و شادی و روز ششم از روزهای نوروز که آن را می‌دروند در مجلس پراکنده می‌کردند و تا روز مهر از ماه فروردین از میان نمی‌بردند و چون این دانه‌ها را می‌کاشتند به آن فال نیک می‌زدند و می‌گفتند آن نیکوتر گیاه است و از آن به نیست و آن دلیل بر نیکو برآمدن گیاهی بود که در آن سال از آن می‌کاشتند و پادشاه مخصوصاً از دیدار گیاه جو تبرک می‌کرد.

و پیشوای تیراندازان پادشاه در نوروز کمانی و پنج تیر می‌برد و پادشاه بر لیمویی که بر در سرای نهاده بودند نشانه می‌کرد و آنچه در حضور پادشاه بر آن تغنی می‌کردند غناء مخاطبت و اغانی بهار و اغانی دیگر بود که در آن از تنومندان یاد می‌کردند و آن سرودها را آفرین و خسروانی و ماذراستانی و فلهبد می‌خواندند و کسی که بیشتر سرودهای ایرانیان را ساخته است فلهبد است در زمان خسرو پرویز و او از مردم مرو بود و از سرودهای وی ستایش‌های پادشاه است و یاد روزهای او و مجالس و فتوح او و این به منزله شعر در سخن تازیان است که بر آن الحان ساخته است و برای هر روزی شعری دیگر و آهنگی نیکو ساخته بود و در میان آن سرودهایی که بدان پادشاه را دل می‌ربود و به مرزبانان (مرازبه) او و پیشوایان وی را مهربان می‌کرد و برای گنه‌کاران بخشش

۱. ظاهراً مراد جاحظ از «رأس‌الجالوت» پیشوای یهود است و اینکه اگر نوروز به شنبه می‌افتاد ازو خراجی می‌گرفتند شاید از آن جهت بوده است که شنبه روز تعطیل مذهبی یهود است.

می خواست و چون حادثه‌ای روی می داد یا خبری می رسید که از گفتن آن به پادشاه کراهت داشتند برای آن شعری می سرود و آهنگی می ساخت چنانکه چون اسب خسرو پرویز شب‌دیز تباه شد به گفتن آن دلی نبودند و در آن باب وی سرودی ساخت و گفت که آن اسب در پایگاه خود فتاده است و پاهای او گسترده شده و گیاه نمی خورد و نمی جنبد. پادشاه گفت پس آن اسب تباه شده است و وی گفت ای پادشاه تو این گفتی و من نگفتم.

سبب ریختن آب - گویند که سبب ریختن آب بدین گونه است که نخستین کسی که پیش از مسیح در گاهواره سخن گفت زو بن طهمست بود و چون پدرش از قحط شدید بمرد که بر اقلیم روی داده بود و او سخن گفت و خدای حاجت او برآورد و مردم از باران سیراب شدند و زمین ایشان سبز گشت و ستور ایشان زنده بماند و ریختن آب را آیین کردند....

و نیز از ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین آورده‌اند که درین باب گفت که گروهی از بنی اسرائیل را طاعون رسید و از شهر خویش هراسان به زمین عراق گریختند و خبر ایشان به کسری رسید و فرمود که ایشان را حظیره‌ای بسازند و ایشان را آنجا پناه دهند و چون به آن حظیره رسیدند بمردند و ایشان چهار هزار تن بودند پس خدای بر پیامبری که در آن زمان بود وحی فرستاد که چون جنگ کردن فلان شهرها را بینی با نبی فلان به جنگ ایشان رو. آن پیامبر گفت خدایا چگونه با ایشان به جنگ روم که ایشان مرده‌اند. پس، وحی آمد من ایشان را زنده گردانم تا جنگ کنند و بر دشمنان تو پیروز شوند و خدای شب باران فرستاد و چون بامداد شد ایشان زنده شده بودند و ایشان همانند که خدای در ایشان گفته است: «الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذرالموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاء»^(۱) و گفت این گروه را از ازل آسیبی رسید و زمانی فرود آمدند و شهر ایشان ویران شد و آن روز از باران سیراب شدند و شهرهای ایشان سبز گشت و ایرانیان آن را آیین قرار دادند.

۱. آیه ۲۴۴ از سوره البقره یعنی آیا آن کسان را نمی بینی که از خانه‌های خویش بیرون شدند و هزاران بودند و از مکر می گریختند و خدای ایشان را گفت بمیرید و مردند و پس ایشان را زنده کرد.

نیز جاحظ^(۱) در باب آیین هدایای نوروز که در زمان ساسانیان متداول بوده است می نویسد:

«از آداب نوروز پیشباز رفتن سال و آغاز کردن خراج و فرستادن و عوض کردن عمال و زدن سکه و پاک کردن آتشکده‌ها و ریختن آب و سوختن اسفند و قربانی کردن و بنا نهادن و مانند آن بود. پادشاهان را خواص و عوام هدایا می بردند و آیین ایشان چنین بود که هر کس در طبقه بلند بود هر چه دوست تر می داشت نزد وی همان چیز می بردند، و اگر مشک دوست می داشت مشک می بردند و نه بجز آن و اگر عنبر دوست می داشت عنبر پیشکش می کردند و اگر جامه‌های فاخر بود وی را جامه‌ها و تن پوش می بردند و اگر آن مرد از دلیران و سواران بود وی را اسبی یا نیزه‌ای و یا شمشیری هدیه می دادند و اگر تیرانداز بود تیری و اگر مالدار بود آیین چنان بود که وی را زر و سیم می بردند و اگر از عمال پادشاهان بود و موانید^(۲) از سال پیشین داشت آن خراج گرد می آوردند و در طاقی از حریر چینی و نوارهای سیم و نخهای ابریشم و گرده عنبر می نهادند و وی را می بردند و هم چنین بود اگر کسی از عاملی می خواست که او را نفقه دهد و یا در کار خود وی را باز گذارد.»

شاعران شعر و خطیبان خطبه و ندیمان چیزهای گران و نایاب و سبزی پیش رس پیشکش می کردند.

زنان خاص پادشاه و کنیزان وی را فرض بود هر چه او دوست تر داشت و برتر می شمرد برو هدیه برند هم چنانکه در باب مردان گفته شد. بجز آنکه بر هر زنی از زنان پادشاه که نزد او کنیز بود و می دانست که پادشاه به چه چیز گراینده است لازم می آمد که پیشکش خود را با بهترین حال و نیکوترین زیورهای خود به بهترین گونه‌ها نزد او بر دو چون چنین می شد پادشاه را شرط بود که وی را بر زنان دیگر خویش برتری نهد و در جاه مخصوص گرداند و او را نیکوتر بدارد و پادشاه می دانست که آن زن بر تن خویش دشوار گرفته است و وی را چیزی پیشکش

۱. کتاب التاج، چاپ قاهره، ۱۳۳۲، ص ۱۴۶-۱۵۰.

۲. موانید به معنی بقایای مالیاتی و مأخوذ از کلمه «مانده» فارسیست که اعراب اخذ کرده و به صیغه جمع به کار برده‌اند. رجوع شود به یادداشت ذیل صحیفه ۱۴۷ از کتاب التاج، چاپ قاهره.

کرده است که جز چند تن زنان یارای آن ندارند. حق خدمت‌گزاران و مختصان پادشاه در چنین هدایا آن بود که چون آنها را بر پادشاهی گذرانند و ارزش می‌کردند می‌بایست پسندیده آید.

اگر بهای پیشکش ده هزار بود در دیوان مخصوص ثبت می‌کردند و خداوند آن هدیه را حقی می‌شناختند و اگر او را آسیبی می‌رسید یا اینکه بنایی می‌خواست نهادن یا به زنی خویشتن و پسر خویش را می‌خواست گرفتن یا دختری را به شوهر می‌خواست دادن بر آن مال که وی در دیوان داشت می‌نگریستند و مردی بر این کار گماشته بودند که مراعات این کار می‌کرد. پس به بهای آن هدیه می‌نگریستند و اگر بهای آن ده هزار بود آن را دو برابر می‌کردند تا حاجت او برگزارد شود و اگر مردی تیری با درهمی یا سیمی و یا لیمویی داده بود آن هدیه را هنگامی که داده بود در دیوان می‌نوشتند و چون وی را آسیبی می‌رسید پادشاه را از آن آگاه می‌کردند و پادشاه را بود که وی را اگر از سواران (اساوره) یا برآوردگان وی بود دست گیرد. اگر پادشاه را آگاه می‌کردند که وی را در دیوان تیری یا درهمی یا لیمویی و یا سیمی است پادشاه فرمان می‌داد که آن لیمو را بردارند و از دینارهای پیوست به‌پا کنند و به وی فرستند ولی خداوند سیب را مانند خداوند لیمو عطا نمی‌دادند. اما خداوند تیر از خزانه تیری برمی‌آوردند که نام او بر آن بود در برابر آن وی را از جامه‌های پادشاه و تن‌پوش او می‌دادند و اگر کسی در نوروز و مهرگان هدیه‌ای بزرگ یا کوچک و بسیار یا کم می‌داد و چون او را آسیبی می‌رسید و از سوی پادشاه وی را صلتی فراهم نمی‌شد او را بود که به دیوان شود و خویش را یاد آورد تا در برگزاردن آیین کوتاهی نرفته باشد و اگر کسی از خدمت‌گزاران پادشاه این آیین را دانسته ترک می‌کرد سنت پادشاه بود که تا شش ماه توشه وی را ندهد.

اردشیر بابک و بهرام گور و انوشیروان فرمان می‌دادند که هر چه در خزانه ایشان از جامه بود در نوروز و مهرگان بیرون می‌آوردند و آن همه را بر خدمت‌گزاران پادشاه و خاصان او پراکنده می‌کردند و پس از آن بر خدمت‌گزاران و پس از آن بر مردم دیگر. هر یک به فراخور مرتبه خویش و ایشان می‌گفتند که

پادشاه از جامه زمستان در تابستان و از جامه تابستان در زمستان بی نیاز است و از خوی پادشاه نیست که جامه خود را در خزائن خویش پنهان کند و مردم هم چنان کردند و در روز مهرگان خروشی و ملحم می پوشیدند و هم چنانکه گذشت جامه تابستان را پراکنده می کردند و چون روز نوروز می رسید جامه سبک می پوشیدند و هر چه جامه زمستان بود می خواستند و می پراکنده.

در میان خراجگاهی که مردم ایران در زمان ساسانیان می پرداختند گذشته از خراجهای سالیانه و منظم هدایایی معمول بود که مردم ایران به پرداخت آن خو گرفته بودند و آن را «آئین» می نامیدند و از آن جمله بود پیشکشهایی که می بایست در جشن نوروز و مهرگان پردازند.^(۱)

دیگر از مراسم نوروز آن بود که پادشاهان ساسانی سالی دو مرتبه بار عام می دادند یکی در نوروز و دیگر در مهرگان و همه کس را بدان راه بود. چند روز پیش از جشن منادی آگاهی می داد که بار داده خواهد شد و در آن روز موعود منادی در بازارگاه می ایستاد و چنین می گفت «اگر امروز کسی دکان را باز دارد که به نزدیک شاه روند پادشاه نتواند خون وی را ضمان کند» پس از آن پادشاه بر مردم آشکار می شد و هر کس دادی داشت نزد او می برد و اگر کسی را از شخص پادشاه دادخواهی بود از تخت فرود می آمد و زانو می زد و آن شکایت نامه به دست موبد مؤبدان می داد و ازو خواستار می شد که به انصاف داد دهد و اگر آن رأی پادشاه را مساعد نمی بود می بایست خود جبران آن بیداد کند و اگر آن شکایت را بنیانی نبود دادخواه را سزای بی حرمتی به پادشاه می دادند. از آن پس پادشاه به تخت خویش باز می گشت و دوباره تاج بر سر می نهاد و بزرگان دربار خویش را می فرمود که از وی پیروی کنند و کسانی را که بر ایشان ستم روا داشته اند داد دهند. این آیین در زمان یزدگرد اول برجیده شد.^(۲)

ظاهراً برای ایام نوروز آهنگهای موسیقی مخصوص بوده است زیرا در میان نامهایی که از الحان موسیقی ایرانیان در زمان ساسانیان به ما رسیده است

۱. آرتور کریستن سن. شهریاری ساسانیان، کهنهک، ۱۹۰۷، ص ۵۸.

۲. سیاست نامه، نظام الملک، چاپ پاریس، ص ۳۹-۳۸.

پنج نام است که ظاهراً نامهای آهنگ‌هایی بوده است که در ایام نوروز می‌نواخته‌اند بدین قرار: «باد نوروز» و «نوروز بزرگ» و «نوروز کیقباد» و «نوروز مزدک» و «نوروز خارا».

در باب انتساب نوروز به جمشید، استاد بزرگ فردوسی طوسی را در شاهنامه اشعاری است که خیرالختام این سطور قرار می‌دهم:

در پادشاهی جمشید گوید

چون آن کارهای وی آمد بجای	ز جای مهمی برتر آورد پای
بفر کیانی یکی تخت ساخت	چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
که چون خواستی دیو برداشتی	ز هامون به گردون برافراستی
چو خورشید تابان میان هوا	نشسته برو شاه فرمان روا
جهان انجمن شد بر تخت اوی	از آن برشده فرّه بخت اوی
به جمشید بر گوهر افشاندند	مران روز را روز نو خواندند
سر سال نو هرمز و فرودین	برآسود از رنج تن دل ز کین
به نوروز نو شاه گیتی فروز	بر آن تخت بنشست فیروز روز
بزرگان بشادی برآراستند	می و رود و رامشگران خواستند
چنین جشن فرّخ از آن روزگار	بمانده از آن خسروان یادگار